

روند شکل‌گیری جغرافیای سیاسی

تازه ایران

با پیدایش دوباره ایران بعنوان يك کشور و يك ملت مستقل با هویتی متمایز از هویت دیگر ملّت‌ها، کشش‌ها و کوشش‌های شکل‌دهنده جغرافیای سیاسی ایران وارد دوران تازه‌ای شد. در دوران پیش از صفویان، این کشش‌ها و کوشش‌ها تنها گونه‌ای هویتی داشت در راه بازپیدایی ایران، ولی در دوران زندگی دوباره ایران، جنبه حکومتی و سرزمینی تمام‌عیاری بدان افزوده شد. به این ترتیب، روند شکل‌گیری جغرافیای سیاسی تازه ایران روی دو پایه «حکومتی» و «سرزمینی» استقرار یافته و ادامه می‌یابد.

نسبت «ملت»، «حکومت» و «سرزمین» با یکدیگر

پیش از آن‌که پویایی گونه‌های حکومتی و سرزمینی هویت ایرانی در شکل‌گیری جغرافیای سیاسی تازه ایران مورد بررسی قرار گیرد، ضروری است پویایی این مفاهیم و نسبت آنها با یکدیگر شناخته شود.

درحالی که يك گروه انسانی ساکن در يك «سرزمین» ویژه^{۵۳} با برخورداری از يك رشته عوامل مادی و معنوی پیوند دهنده، «ملت» خوانده می‌شود، «حکومت» بعد عمودی ساختار سیاسی تشکیلات قانونی حاکم بر آن سرزمین و آن ملت را گویند که بر مبنای رضایت عمومی ملت پای می‌گیرد و «سرزمین» یا «بوم» یا کشور، چهره افقی یا فیزیکی ساختار سیاسی یاد شده است. به گفته دیگر، سرزمین یا «کشور» جلوه‌گاه فیزیکی حکومت است و «حکومت» ساختار عمودی و قانونی و سازمان‌دهنده سرزمین است و این دو تنها در رابطه با مفهوم «ملت» واقعیت جغرافیایی-سیاسی پیدا می‌کنند.

از به هم آمیختن دو مفهوم «حکومت» و «ملت» در اروپای قرن نوزدهم، مفهوم «دولت ملی» = nation state پدید آمد و گذار به دوران دموکراسی (مردم‌سالاری) سه مفهوم «ملت»، «حکومت» و «سرزمین» را به هم آمیخته و جدایی‌ناپذیر ساخته است. جدایی‌ناپذیری ملت،

حکومت و سرزمین ناشی از رابطه‌ای است میان این سه که در مقام مکانیزمی همیشگی اراده ملت را برای اداره سرزمین به حکومت منتقل می‌کند. «ملت» اراده خود را، از راه انتخابات، به «حکومت» منتقل می‌کند و حکومت را یاری می‌دهد که توسط دولت‌های انتخاب شده، کار اداره «سرزمین» را پی‌گیری نماید.^{۵۴}

در این جا روند شکل‌گیری جغرافیای سیاسی کشور ایران در دوران زندگی دوباره، از دو بُعد «سرزمینی» و «حکومتی» پی‌گیری خواهد شد.

الف - بعد سرزمینی

روند شکل‌گیری بعد سرزمینی جغرافیای سیاسی ایران در دوران زندگی دوباره، از زمان پیدایش حکومت صفوی آغاز گردید. صفویان توانستند از به هم پیوستن ایرانی تباران فلات ایران در «حکومت» ایرانی تازه خویش، مفهوم «ملت» ایران را واقعیتی تازه بخشند، و با یکپارچه کردن بخش‌های گوناگون فلات ایران، مفهوم «سرزمین» یا کشور ایران را دوباره زنده کردند و یکپارچگی سرزمینی ایران را تقریباً در چارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی، متحقق ساختند. در نیمه دوم دوران حکومت صفوی قلمرو ایران از داغستان (اکنون در بخش جنوبی فدراسیون روسیه) تا جنوب خلیج فارس، و از کابل تا بغداد گسترش یافت. اعلام اسلام شیعی دوازده امامی، بعنوان مذهب رسمی ایران از سوی شاه اسماعیل، امپراتوری رو به گسترش عثمانی را خلع سلاح کرد. گسترش امپراتوری عثمانی به سوی خاور، براساس این فلسفه که فرزندان عثمان خلیفه‌های اسلام هستند و حق حکومت کردن بر همه مسلمانان را دارند، می‌رفت تا ایران را بار دیگر، برای دورانی دراز، گرفتار حکومت بیگانه سازد. اعلام تشیع بعنوان مذهب رسمی ایران، دیوار استواری در برابر این فلسفه پدید آورد و آل عثمان را در آن سوی مرزهای باختری ایران متوقف کرد.^{۵۵}

علوم و فنون و فلسفه و هنرها و ادبیات ایرانی در دوران زندگی دوباره ایران اوجی تازه گرفت و هویت ایرانی را درخشندگی تازه بخشید. اگر

ایران و ایرانی بودن در آستانه

سده

بیست و یکم

جغرافیای سیاسی روند

شکل‌گیری هویت ایرانی

از: دکتر پیروز مجتهدزاده

دانشگاه لندن

بخش دوم

دوران ساسانی را دوران نخستین نوزایی (تجدید حیات علمی و فرهنگی و هویتی) ایران نسبت به دوران هخامنشی فرض کنیم، بدون تردید دوران صفوی را باید دوران نوزایی دوم ایران دانست. تقسیمات کشوری در عهد صفویان به شرح زیر بود:

- ۱- استان‌های مرکزی که «ایالت» خوانده شده و از خودمختاری بی‌بهره بودند.
- ۲- ایالات پیرامونی که مالیات می‌دادند ولی خودمختاری گسترده‌ای داشتند.
- ۳- فرمانداری‌های کل با عنوان «بیگلربیگی» که گرچه مالیات می‌دادند، از خودمختاری کمتری بهره داشتند.^{۵۶}

نوزده ایالت و بیگلربیگی در دوران شاه عباس بزرگ (۹۴۷ تا ۱۰۰۸ هجری شمسی = ۱۵۶۸ تا ۱۶۲۹ میلادی) وجود داشت.^{۵۷} این تقسیمات کشوری پیوسته دستخوش دگرگونی بود، اما شمار ایالات اصلی از ده فراتر نمی‌رفت. این ده ایالت عبارت بودند از:

- ۱- آذربایجان
- ۲- خراسان بزرگ
- ۳- دارالمرز (مازندران)
- ۴- استرآباد (گرگان)
- ۵- کرمان
- ۶- کردستان
- ۷- لار
- ۸- فارس
- ۹- خوزستان
- ۱۰- گیلان^{۵۸}

گذشته از این، گرجستان بزرگ، لرستان، سیستان (نیمروز)، قهستان (قاینات) و داغستان حکومت‌های خودمختار مهمی بودند و بیشترین خودمختاری را داشتند.

در حالی که ایالت‌های مرکزی، ایالات خاصه خوانده می‌شدند^{۵۹}، حکومت‌های پیرامونی در این نظام فدراتیو (ممالک محروسه)، از استقلال یا خودمختاری چشمگیری برخوردار بودند. این وضع به هیچ‌وجه با یکپارچگی کشور در تناقض نبود. برای مثال، هنگامی که قندهار و افغانستان جنوبی دچار شورش شد، گرگین خان (جرج یازدهم = George XI)، پادشاه گرجستان که

فرمانده و کشورداری دلاور بود، در سال ۱۰۸۲ هجری شمسی (۱۷۰۳ میلادی)، با حفظ پادشاهی گرجستان، از سوی شاه شاهان به بیگلربیگی قندهار و دیار وابسته منصوب شد، شورش را فرو نشاند و از فروپاشی آن بخش از قلمرو ایران جلوگیری کرد.^{۶۰} با این حال، صفویان نکوشیدند روابط میان مرکز و پیرامون را در نظام اداری و تقسیمات کشوری خود زیربنایی استوار دهند و این نقصان بزرگی بود که در دوران قاجاری فروپاشی سرزمینی ایران را میسر ساخت.

پایان حکومت صفوی در ایران ناشی از به‌پاخیزی سران ابدالی در افغانستان کنونی بود. تاریخ‌نویسان ایرانی این رویداد را «فتنه افغان» نام داده و بحث بر «عاملی از خارج» را پیش کشیده‌اند؛ حال آن‌که رویداد یاد شده، در حقیقت، يك قیام داخلی در نظام فدراتیو صفوی بود. محمود و اشرف ابدالی هنگامی به‌پا خاستند و قصد تصاحب حکومت و پایتخت صفوی را کردند که آن حکومت به سرانسیب فساد و تباهی افتاده بود. این خیزش با فلسفه و آیین حکومت در ایران هماهنگی داشت. بیش از دو هزار سال بود که هرگاه يك سلسله حکومتی دچار فساد می‌شد و به‌سستی و تباهی می‌افتاد، نیروی تازه‌ای از گوشه و کنار فلات ایران قیام می‌کرد و حکومت را از آن خود می‌ساخت. تنها تفاوت در این مورد، پیچیدگی رویداد بود. سران ابدالی هنوز حکومت ایران را کاملاً از آن خود نکرده بودند که نادرقلی افشار ظهور کرد، بر سران ابدالی چیره شد و ایران را به‌چنگ آورد.

در پی قتل نادرشاه افشار (حکومت از ۱۱۱۵ تا ۱۱۲۶ هجری شمسی = ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ میلادی) در ماه ژوئن ۱۷۴۷، ایران سرزمین‌های درخور توجهی را در هندوستان و بین‌النهرین از دست داد. آیین تقسیمات کشوری صفوی، با همه پیچیدگی و ابهامش، تا اواخر سده نوزدهم میلادی دوام پیدا کرد. روابط میان «مرکز» و «پیرامون»، یعنی مرکز سیاسی کشور و شاهزاده‌نشین‌ها و حکومت‌های خودمختار در پیرامونی کشور، از روشنی و استواری بی‌بهره بود. این نقصان بزرگ هنگامی خودنمایی کرد

○ روند شکل‌گیری بُعد سرزمینی جغرافیای سیاسی ایران در دوران زندگی دوباره، از زمان پیدایش حکومت صفوی آغاز گردید.

در بخش جنوبی خلیج فارس، گرچه حاکمیت سرزمینی ایران از آغاز اقتدار کریم خان زند در فارس، کمرنگ شدن را آغاز کرده بود، در دوران محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بطور کلی رنگ باخت. قبیله‌های عربی ساکن در این کرانه‌ها همچنان گونه‌ای از وابستگی سنتی به ایران و عمان را حفظ می‌کردند، در حالی که عمان خود رابطه‌ای مشابه با ایران داشت. به گفته دیگر، سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در تعاریف جغرافیایی - سیاسی کهن به دو بخش «عمان» در نیمه خاوری، و «بحرین» در نیمه باختری تقسیم و شناخته می‌شد. از تاریخ سرنگون شدن حکومت نادرشاه در نیمه قرن هیجدهم، پس کرانه‌های یادشده به «سرحدی» سیاسی یا نقطه برخورد حاکمیت ایرانی و حاکمیت‌های نامشخص عربی تبدیل شد. ۶۳ از دهه دوم قرن نوزدهم، بریتانیا با امضای پیمان‌هایی با قبایل عرب در این کرانه‌ها، روند تبدیل این قبایل به امارات تحت‌الحمایه خود را به‌بهای پس زدن دامنه اقتدار ایران آغاز کرد.

هنگامی که بریتانیا در سال ۱۸۱۹ وارد خلیج فارس شد، جز ایران ملت و حکومت سرزمینی دیگری در منطقه وجود نداشت، غیر از جای پای که عثمانی در بصره و گوشه شمال باختری خلیج فارس به‌دست آورده بود. به این ترتیب، گسترش اقتدار بریتانیا در خلیج فارس، خود به خود، به معنی کاهش دامنه اقتدار و حاکمیت ایران در منطقه بود. این برخورد و کشمکش سرزمینی، در عمل، سیاست «فارس‌زدایی از خلیج فارس» را سبب گردید، سیاستی که به از دست رفتن سرزمین‌های ایرانی در خلیج فارس انجامید. نه تنها بریتانیا تا پایان قرن نوزدهم توانست سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را به امارات عربی تحت‌الحمایه خود تبدیل کند، بلکه دست‌اندازی به جزایر ایرانی و تلاش برای تبدیل کردن بخش‌هایی از کرانه‌های شمالی خلیج فارس، همانند بندرعباس، بندر لنگه و خوزستان را به شماری دیگر از امارات عربی آغاز کرد.

در واکنش به دست‌اندازی‌های بریتانیا به

که مفاهیم تازه اروپایی در زمینه روابط دقیق، روشن و استوار میان مرکز و پیرامون، در چارچوب نظام سیاسی دولت ملی و خطوط مرزی مشخص به خاورزمین معرفی شد. در شرایط ابهام‌آمیز حکومتی و مرزی ایران در قرن نوزدهم، این کشور در همسایگی دو ابرقدرت اروپایی یعنی روس و بریتانیا (امپراتوری هند بریتانیا) قرار گرفته و دچار رقابت‌های ژئوپولیتیک آن دو شده بود و در نتیجه، فروپاشی سرزمینش آغاز گردید.

پیمان‌های گلستان (۱۱۹۲ هجری شمسی = ۱۸۱۳ میلادی) و ترکمنچای (۱۲۰۷ هجری شمسی = ۱۸۲۸ میلادی) که با روسیان امضاء شد، از دست رفتن بخش‌های خودمختار پیرامونی ایران در ماورای قفقاز همچون گرجستان، ارمنستان، آران را (که استالین آن را جمهوری آذربایجان نام داد) رسمیت داد. امضای پیمان‌های دیگری با روسیان، به از دست رفتن سرزمین‌های ایرانی در آسیای مرکزی (خراسان بزرگ) انجامید: سرزمین‌هایی که امروز جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان از آن‌ها به‌وجود آمده‌اند. هند بریتانیا، به بهانه نگرانی از چشمداشت روسیان به هندوستان از راه شمال خاوری ایران، تصمیم گرفت تلاش‌های جدایی‌خواهانه حکمرانان محلی در ایالات هرات و قندهار و کابل را تشویق کند. امضای قرارداد ۱۲۳۶ هجری شمسی = ۱۸۵۷ میلادی پاریس میان بریتانیا و ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار، به هند بریتانیا امکان داد که با ترسیم خطوط مرزی نو در میان استان‌های خراسان، سیستان، و بلوچستان، تقسیم این سه استان ایرانی به دو نیمه را عملی سازد. ۶۱

مرزهای باختری ایران، پس از جنگ‌های نادرشاه افشار با عثمانیان، در نواری شمالی - جنوبی، در باختر آذربایجان، کردستان و کرمانشاه و خوزستان قرار گرفت و، کم‌وبیش، به همان گونه اولیه برجای ماند، جز این که عثمانی در آغاز و عراق پس آن، از شناسایی مرز باختری ایران در تالوگ شط‌العرب خودداری می‌ورزیدند و این شناسایی سرانجام در سال

○ صفویان توانستند با پیوند دادن ایرانی تباران فلات ایران به یکدیگر در چارچوب «حکومت» ایرانی تازه، مفهوم «ملت» ایران را واقعیتی تازه بخشند، مفهوم «سرزمین» یا کشور ایران را دوباره زنده کنند، و یکپارچگی سرزمینی ایران را تقریباً در چارچوب مرزهای ساسانی متحقق سازند.

جزایر ایرانی بود که حاج میرزا آغاسی در سال ۱۲۱۹ شمسی (۱۸۴۰ میلادی) طی اعلامیه‌ای رسمی همه جزیره‌های خلیج فارس را از آن ایران دانست. این اقدام و اقدام دیگر حاج میرزا آغاسی در گسیل ارتش برای فرونشاندن سرکشی‌های کامران خان در هرات و دیگر همدستان بریتانیا در آن بخش از کشور، رهبران بریتانیا را چنان خشمگین ساخت که دشنام‌دهی به وی را آغاز کردند و او را «دیوانه» و «احمق» خواندند و طی برنامه‌ای مشخص بدگویی از وی را در ایران اجرا کردند.^{۶۴} جای تأسف است که برخی از تاریخ‌نویسان ایرانی در دوران‌های بعد نیز، ناخودآگاه، همان روش را نسبت به حاج میرزا آغاسی پی‌گیری کردند.

به هر حال، بریتانیا توانست تا پایان قرن نوزدهم جزایر بحرین و قشم و هنگام را یا از ایران جدا کند یا مورد استفاده استراتژیک قرار دهد.^{۶۵} در سال ۱۲۸۱ شمسی (۱۹۰۲ میلادی) هنگامی که جنبش‌های سیاسی مردم ایران برای استقرار دادگری و دموکراسی پا می‌گرفت، بریتانیا به بهانه جلوگیری از رخنه روسیه در خلیج فارس، جزیره‌های تنب و ابوموسی و سری را از آن شیخ‌قاسمی شارجه تحت‌الحمایه خود دانست و با استفاده از سرگرمی دولت و ملت ایران در کشاکش جنبش‌های مشروطه‌خواهی که در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶) به نتیجه مطلوب رسید، پرچم شارجه را در این جزیره‌ها برافراشت.^{۶۶}

در بندر عباس، بریتانیا رسماً از خودسری‌های شیخ یوسف نماینده سلطان عمان که آن بندر و توابع را در اجاره داشت پشتیبانی می‌کرد و آشکارا می‌کوشید سرکشی‌های شیخ یوسف را بهانه و وسیله تبدیل بندر عباس به یک امارت عربی قرار دهد. نامه‌های نوشته شده میان شیخ یوسف و سرگرد اس. هنل Major S. Hennell آشکارا نشان‌دهنده این واقعیت است.^{۶۶} اقدام میرزا آقاخان نوری در گسیل نیرو به بندر عباس و شکست سلطان عمان و نماینده‌اش در آن دیار در سال ۱۲۳۵ شمسی (۱۸۵۶) و اقدام بعدی وی در سال ۱۲۳۶ شمسی (۱۸۵۶-۷) در فتح

هرات و خارج کردن آن از دست عوامل محلی بریتانیا، تا آن اندازه سبب خشم امپراتوری هند بریتانیا گردید که در تهیه مقدمات پیمان صلح ۱۲۳۶ شمسی (۱۸۵۷) پاریس میان ایران و بریتانیا، انگلیسیان عزل صدراعظم نوری را نخستین شرط قراردادند^{۶۷} و چون این شرط پذیرفته نشد، دشنام‌دهی و ایراد تهمت به وی آغاز گردید. بریتانیا، همانند طرحی که در مورد حاج میرزا آغاسی به اجرا گذارد، توانست صدراعظم نوری را نیز در ایران بنام کند و جای تأسف است که برخی تاریخ‌نویسان ایرانی به‌منظور بزرگتر جلوه دادن امیر کبیر، از داوری‌های یک‌جانبه و غرض‌آلود نسبت به صدراعظم نوری کوتاهی نکرده‌اند.

در بندرلنگه، بریتانیا در سال ۱۲۶۶ شمسی (۱۸۸۷) پس از ناامید شدن از تبدیل نیابت فرمانداری خودمختار القاسمی به یک امارت عربی جدا شده از ایران، کوشید جزیره‌های وابسته به این بندر را از آن قاسمیان شارجه در شبه جزیره مسند قلمداد کند.^{۶۸} در خوزستان، بریتانیا سخت کوشید خودسری‌های شیخ خزعل را جنبه رسمی داده و دایره اقدار وی در خوزستان را به یک امارت عربی تبدیل کند. سرپرسی کاکس Sir Percy Cox نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، در سال ۱۲۸۳ شمسی (۱۹۱۴) در نامه‌ای رسمی به شیخ خزعل به وی اطمینان داد که «در برابر ادامه نصیحت‌پذیری شما از دولت اعلیحضرت (پادشاه بریتانیا) در رابطه با دولت ایران، دولت اعلیحضرت (پادشاه بریتانیا) از شما در قبال پیشروی دولت ایران در قلمروتان، پشتیبانی لازم را به عمل خواهد آورد...»^{۶۹}

مالکیت و حاکمیت ایران بر همه جزیره‌های خلیج فارس را حاج میرزا آغاسی به بریتانیا گوشزد کرد و میرزا آقاخان نوری به خودسری‌های شیخ یوسف عمانی در بندرعباس پایان داد. خودمختاری القاسمی در بندر لنگه را امین‌السلطان لغو کرد و جدایی‌خواهی شیخ خزعل در خوزستان را رضاخان سردار سپه (بعدها، رضاشاه) سرکوب کرد. با این حال، شماری از جزیره‌های ایرانی در خلیج فارس

○ اعلام تشییع بعنوان
مذهب رسمی ایران، دیوار
استواری در برابر
زیاده‌خواهی‌های
امپراتوری رو به گسترش
عثمانی پدید آورد.

برای مدتی زیاد در دست و اختیار بریتانیا و تحت‌الحمایگان عربش باقی ماند.

در سال ۱۳۱۴ شمسی (۱۹۳۵) جزیره‌های هنگام و قشم (با سعیدو) پس گرفته شد. تجدید حاکمیت قطعی ایران بر جزیره سری در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) واقعیت پیدا کرد و جزیره‌های تنب و ابوموسی در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) به ایران بازگردانده شد.^{۷۰}

با تحقق یافتن حقوق مرزی ایران در تالوگ شط‌العرب بر اساس قرارداد ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) الجزایر میان ایران و عراق، شکل‌گیری جغرافیای سیاسی سرزمینی ایران به پایان خود در وضع کنونی رسید.

ایران، از زمان نادرشاه به این سو، جنگ با هیچ کشوری را آغاز نکرده و از تاریخ پایان دادن ادعا نسبت به بحرین و پس گرفتن جزیره‌های خود در تنگه هرمز، و هیچ ادعای سرزمینی نسبت به هیچ همسایه‌ای مطرح نساخته است. با این حال، عراق با حمله نظامی به خاک ایران در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) و تحمیل جنگی هشت ساله برای گرفتن سراسر شط‌العرب و بخش‌هایی از خوزستان، و امارات عربی متحده با طرح ادعا نسبت به جزیره‌های تنب و ابوموسی در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) و پی‌گیری آن در سطح منطقه، کوشیده‌اند جغرافیای سیاسی شکل یافته و آرام گرفته ایران را بار دیگر دستخوش دگرگونی سازند.

ب - بُعد حکومتی

شکل‌گیری «حکومت» ایرانی، در رابطه با دو مفهوم «ملت» ایرانی و «سرزمین» ایرانی هویتی بارز را در ایران پیش از اسلام واقعیت بخشید. آیین حکومت با این هویت شکل گرفته بر دو پایه «ملکوتی» و «مردمی» بودن استوار بوده است. این آیین کهن تا اندازه‌ای ریشه در مفاهیمی دارد که فرهنگ‌های میتراییزم و مزداییزم در ایران گستراندند.

بدنه فرهنگی مفهوم «حکومت» در ایران ریشه در آیین مهر (میتراییزم) و دین زرتشت (مزداییزم) دارد که بعدها با مفاهیم حکومت در اسلام آمیخته شد. آیین مهر که کهن‌ترین شکل

اندیشه و والانگری ایرانی است هنوز هم در فرهنگ ایرانی حضور مؤثر دارد، بویژه در عرفان ایرانی. «میتر» و شماری از نام‌های ایرانی که، با اشکال گوناگون، کلمه «مهر» را در خود دارد، گویای حضور اثر فرهنگی این آیین در زندگی ایرانیان امروز است.

در فرهنگ زبان‌های اروپایی، واژه‌هایی چون «میث = myth» (نماد یا افسانه‌ای که حکایت از ارتباط ماوراءالطبیعی انسان دارد)، mystery (فرا تر از اندیشه انسانی یا اسرار ناگفتنی)، mis-ticism (باور دینی متکی بر رابطه میان خدا و انسان از راه الهام)، mysty (مه‌آلود = اسرار آمیز) و شماری دیگر از واژه‌های مشابه، همگی از واژه میتر (Mithra یا Mythra) آمده و حکایت از اثر ژرف آیین مهر ایرانی و دین مزدا در اندیشه‌ها و تمدن باخترزمین دارد که بررسی آن در این نوشته نمی‌گنجد.

با توجه به اینکه پادشاهی تنها شیوه حکومتی در دنیای کهن بوده، دین مزدا «شاه» (یا انسان دارنده حکومت سیاسی) را مأمور خداوند در زمین معرفی می‌کند و مقامش را مقدس می‌شمارد. دین مزدا جنبه ملکوتی حکومت ایرانی را چنین بیان کرده است: اهورامزدا (خداوند نور و حقیقت) دلبستگی به سرنوشت بشر را بوسیله دو مأمور در دوراه جدا از هم، نشان داده است. اولی راه روحانیت، راه زواتر zoatar (فراخواننده به درگاه حق) و یا اثروان-ath-ravan (موبد آتشکده) که مأمور راهنمایی بشر در زندگی معنوی و روحانی بود. دوم، راه پادشاهی (حکومت) مقدس که کار خداوند را در اداره زندگی مادی جهان ادامه می‌دهد.^{۷۱} بر اساس همین باور، بیما خشاینا، که جمشیدشاه شناخته می‌شود، با دریافت نشانه‌های حکومت از اهورامزدا، راهبری امور این جهانی انسان‌ها را به عهده گرفت. به گفته دیگر، گرچه وظیفه روحانیت و وظیفه‌ای ملکوتی و وظیفه حکومت و وظیفه‌ای این جهانی بود، ولی مأموریت پادشاه با ریشه‌ای ملکوتی توجیه می‌شد. این دو جنبه ملکوتی و مردمی (این جهانی) آیین حکومت در ایران، آشکارا در فرهنگ سیاسی ایران خودنمایی می‌کند.

○ اگر دوران ساسانی را دوران نخستین نوزایی (تجدید حیات علمی و فرهنگی و هویتی) ایران نسبت به دوره هخامنشی فرض کنیم، بی‌گمان دوران صفوی را باید دوران نوزایی دوم دانست.

در بخش‌های پیش‌بین از چگونگی شکل‌گیری و گذران تکاملی مفهوم حکومت در دوران هخامنشی، پارتی و ساسانی سخن به میان آمد. آنچه در اینجا شایان توجه است چگونگی نقش‌آفرینی آیین حکومت در روند شکل‌گیری هویت ایرانی است. آیین حکومت ایرانی در گذر روزگاران، از يك سو مفاهیم تازه‌ای را جذب کرد و از سوی دیگر، پاره‌ای از ساخته‌های پیشرفته خود را از دست داد. یکی از این ساخته‌های پیشرفته در آیین حکومت ایرانی، پدیده «وزارت» است. تا آنجا که اسناد تاریخی نشان می‌دهد، امپراتوری ساسانی، در اوج پیشرفت خود، این پدیده را به جلوه در آورده است. انتخاب وزیران یا مشاوران یا سرپرستان نظام اداری، مفهوم حکومت را در ایران غنای ویژه‌ای بخشید. نام‌هایی چون «بزرگمهر» وزیر دانشمند ساسانی یادآور گسترش و غنای مفهوم حکومت در ایران باستان است. آمده است که شاهان در نیمه دوم دوران ساسانی وزیرانی را به خدمت می‌گرفتند که نه تنها در امور کشور رایزنی می‌کردند، بلکه اداره پاره‌ای از کارها را زیر نظر می‌گرفتند. رایزنی‌های موافق و مخالف وزیران، پس از چندی مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» (رایزنان موافق و مخالف) را در ایران قوام بخشید. پس از چیرگی خلافت عباسی بر ایران، این مفهوم یا پدیده، به گونه ویژه‌ای، دوباره زنده شد. مفهوم «وزیران دست راست و چپ» از راه تمدن اسلامی به اروپای سده‌های میانه رفت و در پی انقلاب‌های صنعتی اروپا، با مفاهیم تازه دموکراتیک در آمیخت و به گونه احزاب موافق و مخالف، خودنمایی کرد. ریشه عملی مفهوم وزیران دست راست و دست چپ در ایران پس از اسلام از میان رفت و به افسانه‌ها پیوست و به ابتذال کشیده شد. این ابتذال هنگامی به اوج رسید که افسانه‌هایی چون داستان «امیرارسلان نامدار» خلق شد و مفهوم وزیران دست راست و چپ جای خود را در نقالی‌ها به «شمس وزیر» و «قمر وزیر» داد و از افسانه‌پردازی‌ها نیز فراتر رفت و به دنبای جادو و جادوگری وزیران پیوست.^{۷۲} در همان حال، نقش وزیران باری دهنده به حاکم در اداره امور کشور، در ایران پس

از اسلام، به گونه‌ای ویژه ادامه پیدا کرد و گذشته از برمکیان، وزیران نامداری چون خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر طوسی اثر ژرفی بر روند شکل‌گیری بعد حکومتی هویت ایرانی در دوران‌های بعد گذاردند. این مفهوم در دوران صفویان و قاجاریان گسترش بیشتری یافت و سرانجام تحت تأثیر مفاهیم تازه اروپایی، گونه تازه‌ای از مفهوم «دولت» را در ایران نمایان ساخت و وزیران سرشناسی چون حاج میرزا آغاسی، میرزاتقی خان امیرنظام (امیرکبیر) و میرزا آقاخان نوری را در پهنه سیاسی - اداری ایران معرفی کرد. چهره اروپایی شده مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» در چارچوب ساختاری نو از حکومت، یعنی احزاب موافق و مخالف، از راه موازین جدید مطرح شده در دوران مشروطیت، به ایران بازگشت.

به هر حال، مفهوم حکومت در ایران، ۲۵ سده دگرگونی و تکامل را پشت سر گذاشته است. این گذران تکاملی، حکومت را به گونه آیین یا ساختاری در آورده است که به گروه یا خاندان ویژه‌ای تعلق نمی‌گیرد، بلکه از آن همگان است.^{۷۳} دست کم بیست و چهار سلسله پادشاهی ایرانی و نیمه ایرانی بر سراسر یا بخش‌هایی از سرزمین ایران فرمان رانده‌اند و رفته‌اند. همچنین، سه نظام حکومتی غیر ایرانی (سلوکی، خلافت عباسی و امپراتوری مغولی) بر این سرزمین حکمرانی کرده‌اند، مفاهیم تازه‌ای از حکومت در این سرزمین مطرح ساخته و سرانجام یا برافزادند یا گونه‌ای نیمه ایرانی به خود گرفته‌اند. دو جنگی که با روسیه در گرفت و به امضای پیمان‌های گلستان ۱۱۹۲ شمسی (۱۸۱۳) و ترکمنچای ۱۲۰۷ شمسی (۱۸۲۸) انجامید، فروپاشی سرزمینی ایران را سبب گردید. بند هفتم از پیمان ترکمنچای، پشتیبانی روسیه از ولیعهدی عباس میرزا، فرزند و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار را تضمین کرد. مقام ولیعهدی وی در تهران به خطر افتاده بود^{۷۴} و عباس میرزا این بند را به روسیان قبولاند. گنجاندن این بند در پیمان ترکمنچای، دخالت قدرت‌های بیگانه در امور داخلی ایران را، برای نخستین بار، رسمیت داد و راه را برای سقوط سیاسی سریع ایران هموار

○ متأسفانه صفویان نتوانستند زیربنای استواری برای نظام اداری و تقسیمات کشوری به وجود آورند. این نقصان بزرگی بود که در دوران قاجاری زمینه‌ساز فروپاشی سرزمینی ایران شد.

○ در شرایط ابهام آمیز حکومتی و مرزی ایران در قرن نوزدهم، این کشور در همسایگی دو ابرقدرت یعنی روسیه و بریتانیا (امپراتوری هند بریتانیا) قرار گرفته و اسیر رقابتهای ژئوپولیتیک آنها شده بود.

ساخت. سیاستمداران و دولتمردان از آن پس نمی توانستند بدون پشتیبانی خارجی در مقام خود بمانند، یا پس از عزل شدن جان و مال و ناموس خود را حفظ کنند. این شرایط عمومی، خود به خود، به «کاپیتولاسیون» و حق داوری کنسولی بیگانگان در کشور «مستقل» ایران انجامید، و تحت این شرایط بود که انحطاط اجتماعی و فروپاشی سرزمینی ایران در دوران فتحعلی شاه آغاز شد و در دوران ناصرالدین شاه به اوج رسید. تأسیس يك حکومت مرکزی نیرومند و دوباره سازی ساختار سیاسی و تقسیمات سیاسی - اداری کشور، آن گونه که پیوندهای میان مرکز و پیرامون را استوار سازد، می بایست تا سقوط سلسله قاجار در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۶) به تأخیر افتد.

مشروطیت و هویت ایرانی

برخی را باور بر این است که ملت بودن و منش یا هویت ملی داشتن پدیده های تازه ای است که در ایران از آغاز قرن بیستم واقعیت یافته است، در حالی که اینها پدیده هایی کهن است که در درازای دوران های تاریخی پدید آمده و به گونه های دینی یا زبانی ویژه قوام گرفته و در اروپای قرن نوزدهم به گونه مفاهیم تازه علمی فرمولیزه شده است. به گفته دیگر، اگر در خلال جنبش مشروطیت ایران متحصنین در قم به هنگام بازگشت به تهران فریاد «زننده باد ملت ایران» سر دادند، اشتباه است اگر تصور شود که ملت و ملیت و هویت ملی ایران با آن فریاد موجودیت یافته است. واقعیت این است که ایرانیان در جنبش مشروطیت به آیین کهن ایرانی بودن تکیه داشتند و با مفاهیم تازه ملت و ملیت که در اروپا فرمولیزه شده بود آشنایی حاصل کرده بودند و از زنده و حاکم بودن ملت در برابر دیکتاتوری سخن به میان می آوردند. مشروطیت پیام آورنده ایده های تازه اروپایی بود، ایده هایی چون پاتریاتیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، دولت ملی و دموکراسی. این دگرگونی بزرگ سیاسی در تاریخ معاصر ایران اثر گذاری ژرفی داشته است. مشروطیت در رسالت خود در مواردی شکست خورد، ولی در

برخی موارد دیگر پیروز شد. مشروطیت در جا انداختن ناسیونالیسم اروپایی پیروزی اندکی داشت، در حالی که در معرفی دموکراسی به جامعه ایرانی شکست خورد؛ با این حال، توانست ایده انتخاب کردن و انتخاب شدن برای اداره امور کشور را به جامعه ایرانی معرفی کند. علت اصلی شکست مشروطیت در استقرار دموکراسی این بود که این ایده اروپایی نمی توانست به همان گونه اصلی در جامعه غیر اروپایی ایران جا افتد. ایده دموکراسی اروپایی حاصل دیالوگ موجود در فرهنگ اروپایی بود که با جامعه سنتی ایران سازگار نبود و جامعه متکی بر ارزش های بومی ایرانی یاری هضم کردن این پدیده سیاسی با همان ویژگی های اروپایی را نداشت، تا آن که در روندی یکصدساله سرانجام با در آمیختن با انگیزه ها و ارزش های تشکیل دهنده هویت ایرانی، هم اکنون می رود که بر جامعه ایرانی اثر گذارد و به شکل گیری ناسیونالیسم تازه ایرانی و دموکراسی یا مردم سالاری ایرانی در این سرزمین یاری دهد.

در همان حال، شایان توجه فراوان است که مشروطیت در جا انداختن ایده دولت ملی در ایران کاملاً موفق بوده است، چرا که پدیده دولت ملی از ایده «حاکمیت ملی» بود و حاکمیت ملی چیزی بود که ایرانیان آرزویش را داشتند. جا افتادن ایده مردم سالاری و اثر گذاری اراده ملت از راه انتخابات بر نظام حکومتی کشور مفهوم و ایده دولت ملی را در ایران واقعیت بخشید. به دنبال این اثر گذاری بود که حکومت رضاشاه برخلاف اقتدارگرایی، با انحلال نظام حکومتی «ممالک محروسه» که در دوران قاجار به سرانجام «حکومت ملوک الطوائفی» افتاده بود، و تأسیس «حکومت مرکزی» و تبدیل ممالک محروسه به استان های وابسته به مرکز، مفهوم و ساختار دولت ملی را تحقق بخشید. پاتریاتیسم، به دلیل طبیعی بودن ایده، در ایران عصر مشروطیت جا افتاد، ولی ناسیونالیسم راهی یکصدساله در پیش گرفت و، برخلاف تلاش های فراوان ناسیونالیستهای برجسته کشور، می بایست تا پایان قرن بیستم روند دگرگونی و شکل گیری واقعی را ادامه دهد. ایده های دموکراتیک نیز می بایست همان راه یکصدساله را پشت سر گذارد و در روزگاران ما

چهره‌های ایرانی پیدا کند و وارد مرحله‌ای شود که افق‌های امیدوارکننده‌ای از پیدایش یک دموکراسی بومی و اصیل ایرانی را در ایران نمایان سازد؛ گونه‌ای دموکراسی که به دلیل اصالت ایرانی و بومی بودن و آمیختگی‌اش با ارزش‌های تشکیل دهنده هویت ایرانی، پایدار خواهد بود.

رخنه اندیشه‌های تازه حکومتی اروپایی و گسترش آن در ایران از اواخر دوران قاجار آغاز گردید. جنبش‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویی در ایران با اوج‌گیری اندیشه‌های ناسیونالیستی جدید در اروپا همزمان شد. برخی جوانان پژوهنده و اندیشمندان ایرانی که برای تحصیل راهی اروپا شدند، اندیشه‌های مربوط به ناسیونالیسم و نظام حکومتی مردم‌سالار (دموکراسی) را به ایران آوردند. این اندیشه‌ها و جنبش‌ها در آغاز قرن بیستم به انقلاب مشروطیت ایران منجر شد و گرایش‌های تازه‌ای در روند شکل‌گیری هویت ایرانی در دوران مدرنیسم پدید آورد. برای نخستین بار در منطقه بود که ملت‌داعیه آزادی‌خواهی بر اساس شخصیت مستقل و متمایز خود را پیش می‌کشید. در آن هنگام ملت اروپایی روسیه، در همسایگی ایران، حتی در اندیشه مردم‌سالاری نبود و دو ابرنیروی امپریالیستی روس و بریتانیا رقابت‌های سیاسی و بازی ژئوپولیتیک را در سرزمین‌های خاور زمین و در درون ایران به اوج می‌رساندند.

این روند تازه در شکل‌گیری هویت ایرانی، از فردای سرنگون شدن حکومت قاجاری به دو گرایش جداگانه تقسیم شد. از یک سو رضاخان سردار سپه و یارانش تصمیم گرفتند «پاتریتیسم» patriotism یا میهن‌گرایی از مفاهیم تازه اروپایی را با پیشینه‌های تاریخی ایران‌گرایی پیوند زنند و از سوی دیگر، شماری از اندیشمندان سیاسی همانند محمد مصدق، بر آن شدند که «ناسیونالیسم» را با مردم‌گرایی ایرانی در هم آمیزند و در جامعه گسترش دهند. آشکار است که گروه نخست، به ریاست رضا شاه و جانشینش، می‌بایست گسترش مردم‌سالاری را به سود گسترش مدرنیسم اقتصادی تعطیل کند، و گروه دوم به راهبری مصدق و همگنانش، در راه

گسترش مفاهیمی از مردم‌سالاری، گسترش مدرنیسم اقتصادی مورد نظر گروه نخست را تخطئه کند. برخورد این دو نیرو در ایران معاصر، کشش‌ها و کوشش‌های تازه‌ای را سبب گردید که به بیرون آمدن نیروی تازه‌ای از درون جامعه انجامید؛ نیروی تازه‌ای که شکل دادن نهایی به هویت ایرانی را هدف قرار داده است؛ نیرویی که برای نخستین بار توجه ایرانیان را به نقش آفرینی سرنوشت‌ساز مردم عادی، از لایه‌های گوناگون اجتماعی، جلب می‌کند.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نظام حکومتی و برخی از اندیشمندان جامعه سخت در تلاش پروردن هویتی برای ایران بودند که یک سره بردستاوردها و افتخارات هخامنشی و ساسانی تکیه داشت، بی آنکه اسلام را نقش مهمی در آن باشد. پس از انقلاب اسلامی برخی ارکان نظام و اندیشمندان جامعه سرگرم پروردن هویتی برای این ملت شدند که یکسره بر اسلام و مفاخر اسلامی تکیه داشت و برخی از آنان تا آنجا پیش رفتند که ملت را شاید مغایر «امت» و هویت ملی را مغایر هویت اسلامی شمرند. این هر دو، راهی را می‌پیمودند که با طبیعت حقیقی ساختار هویتی ایران سازگار نبود. نه می‌توان ده‌ها قرن تمدن پیش از اسلام ایران را نادیده گرفت، و نه می‌توان چهارده قرن دین اسلام را در ایران انکار کرد. نه تنها «ملیت» با اسلام و مفهوم «امت» اسلامی مغایرت ندارد، بلکه اسلام بر فرهنگ و هویت ایرانی اثر ژرفی نهاده و از تمدن و فرهنگ ایرانی بهره فراوان گرفته است. هویت ملی جدا از دیگران داشتن مورد تأیید قرآن کریم است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرامکم عندالله اتقیکم».

بیداری ایرانیان

اگر انقلاب مشروطیت توانست نخبگان جامعه ایرانی را بیدار کند، انقلاب اسلامی و پیامدهای آن بیداری ملی (عمومی) ایرانیان را سبب گردید. تحولات پسا-انقلابی که منجر به تزلزل بیش‌ازپیش حاکمیت متزلزل قانون در

○ در سال ۱۸۱۹ که بریتانیا وارد خلیج فارس شد، جزایران ملت و حکومت سرزمینی دیگری در منطقه وجود نداشت.

کشور شد از يك سو، و تحمیل جنگی فرسایشی به جامعه ایرانی که هشت سال دوام یافت، توأم با آثار محاصره اقتصادی و استراتژیک ایران توسط ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر، به بیداری ملی ایرانیان کمک کرد. محاصره استراتژیک یاد شده، به گونه حمایت مستقیم یا غیرمستقیم (از راه پاکستان) از طالبان برای ایجاد تزلزل در خاور ایران، حمایت مستقیم یا غیرمستقیم از امارات عربی متحده در مورد ادعا نسبت به جزایر تنب و ابوموسی در خلیج فارس و ایجاد تهدیدهای سرزمینی در جنوب ایران، حمایت از عراق در شعله‌ور ساختن جنگ از جناح باختری و طرح ادعای آن کشور نسبت به سراسر شط‌العرب و بخش‌هایی از خوزستان، حمایت از همکاری‌های نظامی ترکیه و اسرائیل که منجر به پروازهای اکتشافی هواپیماهای تجسس اسرائیل بر فراز مناطق مرزی باختری ایران شده است، و حمایت از مثلث همکاری‌های استراتژیک ترکیه - اسرائیل - جمهوری آذربایجان که می‌تواند تهدید بالقوه‌ای نسبت به آذربایجان ایران محسوب شود، متوجه یکپارچگی سرزمینی و وحدت ملی ایران بوده است. اما تهدیدهای سرزمینی و محاصره استراتژیک یاد شده، احساسات میهنی ایرانیان را برانگیخته، استقلال‌خواهی آنان را فزونی داده و بر نزدیکی و به هم پیوستگی مردم ایران اثری ژرف نهاده است. شایان توجه است که هیچ پدیده یا عاملی در تاریخ دوپست ساله اخیر ایران نتوانسته است به اندازه تجاوز عراق به ایران و ادعاهای سرزمینی امارات عربی متحده نسبت به جزایر ایرانی در خلیج فارس، ایرانیان را در داخل و خارج از کشور هوشیار و با هم متحد و یکپارچه سازد. ملی کردن نفت گرچه توانست هوشیاری و یکپارچگی بخش بزرگی از جامعه ایرانی شود، ولی هوشیاری سرزمینی و گسترش میهن‌خواهی در سراسر جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی تنها می‌توانست از يك سلسله تهدیدهای سرزمینی خارجی - آن هم از سوی دو کشور عربی یاد شده - تحریک شود. این نزدیکی و یکپارچگی در دو دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ عامل پر اهمیت دیگری در بیداری ملی ایرانیان شمرده می‌شود. زمینه‌ای که این بیداری ملی را ممکن

○ بریتانیا تا پایان قرن نوزدهم نه تنها سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را به امارات عربی تحت‌الحمایه خود تبدیل کرد، بلکه بر جزایر ایرانی و بخش‌هایی از کرانه‌های شمالی خلیج فارس چنگ انداخت.

به کار افتادن مکانیزم‌های ضروری

برای گسترش دموکراسی

انقلاب مشروطیت در تحقق مردم‌سالاری با شکست روبرو شد. دموکراسی‌ای که مشروطیت از آن سخن می‌گفت، در عمل ایده‌ای وارداتی و کپی شده از اروپا بود که توانست تنها در محدوده آرمان‌خواهی نخبگان جامعه ایران اثرگذاری کند. جامعه روستایی و سنتی که بیش از نود درصد مردانش از سواد و آشنایی با جهان مدرن بی‌بهره بودند نمی‌توانست این ایده اروپایی را به همان گونه اولیه جذب و هضم کند. به گفته دیگر، نه ظرفیت ضروری برای مردم‌سالاری در جامعه وجود داشت و نه مکانیزم عرضه و تقاضای سیاسی برای تحقق آن به حرکت درآمده بود. در چهار دهه پس از مشروطیت - از ۱۲۸۸ تا ۱۳۲۵ - گرچه نخبگان جامعه برای تحقق بخشیدن دموکراسی تلاش می‌کردند ولی کشور در اشغال بیگانگان بود و سیاست‌های بیگانه اجازه نمی‌داد که «دمو»ی ایرانی بیدار شود و بر جامعه خود «کراسی» پیدا کند. سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نیز دوران دموکراسی در ایران نبود. این دوران نیز با اشغال کشور از سوی بیگانگان و اعمال سیاست‌های بیگانه بر جامعه ایرانی آغاز شد و بر خورد سیاسی میان نخبگان (نه قوای سیاسی) بیشترین لطمات را به روند دموکراتیزه شدن جامعه زد؛ اختلاف عقاید سیاسی تبدیل به کینه و انتقام‌جویی‌های فردی میان بازیگران سیاسی شد و اندیشه‌های دموکراتیک بطور کلی به بیراهه رفت. مردمی که با اقتصاد سنتی خو گرفته و از انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی حرکت به سوی مردم‌سالاری بی‌بهره بودند، نه با اهمیت رأی دادن آشنا بودند و نه با حق خود برای مشارکت در گرداندن امور سیاسی جامعه. خلأ بزرگی که در

۲- مکانیزم برخورد قوا و به کار افتادن دیالوگ سیاسی در جامعه

به کار افتادن مکانیزم عرضه و تقاضای سیاسی برای واقعیت بخشیدن به دموکراسی، خود به خود مکانیزم دیگری را به کار می‌اندازد که از بایسته‌های تردیدناپذیر است و آن مکانیزم برخورد قوای سیاسی در جامعه است تا دیالوگ ضروری میان نیروهای شکل‌دهنده رویدادها واقعیت پذیرد. جامعه‌ای که بیدار شده و راه اصلاح طلبی در پیش می‌گیرد، خود به خود دچار پراکندگی آرا میان قوای گوناگون سیاسی در جامعه و تحرک و برخورد نیروها می‌شود. این برخورد نیروها برای جامعه‌ای که دچار تشنگی برای اصلاحات و مردم‌سالاری می‌شود، اجتناب‌ناپذیر است. به گفته دیگر، دموکراسی، در روندی طبیعی، حاصل توازن قوا در جامعه است. این موازنه قوا در جامعه حاصل نمی‌شود مگر از راه برخورد قوا در جامعه به گونه‌ای که نیروهای برخوردکننده در شرایطی قرار گیرند که ناچار شوند به حاکمیت قانون گردن نهند. هم‌اکنون ملت ایران دچار برخورد نیروها شده و دیالوگ یا گفت‌وگوی سیاسی گسترده‌ای را در درون خود آغاز کرده است. این گفت‌وگوی فراگیر که گاه خشونت‌آمیز است و منجر به برخوردهای تند جناح‌های درگیر می‌شود، به گونه‌ی روندی گسترش‌یافته و بی‌بازگشت درآمده است.

ایران وارد مرحله‌ای شده که نشان‌دهنده نوعی شکل‌گیری سیاسی تکاملی است که همه ایرانیان را به یک اندازه در برمی‌گیرد: دانشجویان و روحانیان، دانشگاهیان و کارگران در داخل و خارج کشور.

این گفت‌وگو نوید فرآمدن ناسیونالیسم با هویت سیاسی تازه‌ای را می‌دهد که نه ایدئولوژی حکومت است و نه هیچ شباهتی به ناسیونالیسم کلاسیک دارد که محصول تکامل سیاسی اروپای قرن نوزدهم است. این ناسیونالیسم فرا آینده به باری گفت‌وگویی سیاسی روی زمینه و پیشینه فرهنگی و تمدنی بسیار گسترده و پیچیده در حال تکامل و شکل‌گیری است. این ناسیونالیسم تازه

نتیجه عدم حضور گسترده ملت در کشش‌ها و کوشش‌های سیاسی جامعه وجود داشت، امکان آن را فراهم آورد تا برخی از نخبگان درگیر گسترش دموکراسی در کشور، به آسانی حتی برخی ارکان حیاتی دموکراسی را تعطیل کنند. به گفته دیگر، آنچه در آن دوران می‌گذشت تمرین دموکراسی نبود، بلکه تلاش در راه ایجاد دموکراسی در جامعه ایرانی بود. هر اندازه آن تلاش را تحسین برانگیز بدانیم، نکته مهم پذیرش این حقیقت است که جامعه ایرانی در آن دوران از مکانیزم‌های ضروری برای متحقق ساختن مردم‌سالاری بی‌بهره بوده است. امروز چرخ این مکانیزم‌های پراهمیت در راستای دست یافتن به دموکراسی در ایران به گردش درمی‌آید.

۱- مکانیزم عرضه و تقاضای سیاسی

بیداری عمومی کنونی تقاضای دموکراسی را در سطح جامعه تحریک کرده است. امروز نخبگان جامعه و دیگران در سطوح گوناگون همه به یک زبان و به یک منظور سخن می‌گویند و همه خواهان اصلاحاتی هستند ریشه‌دار و بنیادین، اصلاحاتی که بتواند عوامل بازدارنده مردم‌سالاری در جامعه را مورد بررسی قرار دهد. این بررسی و مطالعه سه موضوع را در برمی‌گیرد: ۱- چگونگی و میزان درهم‌آمیزی حکومت و مذهب؛ ۲- چگونگی مشارکت عمومی در اداره امور جامعه بر اساس مریتوکراسی (meritocracy)؛ ۳- چگونگی حاکمیت قانون بر امور داخلی جامعه و حاکمیت منافع ملی بر سیاست‌های خارجی کشور.

همین بیداری عمومی، از سوی دیگر، مکانیزم عرضه و تقاضای سیاسی را در جامعه به کار انداخته است. تقاضا برای دموکراسی جنبه‌ای واقعی یافته و، در مقام نیازی بومی، رشد ریشه‌ای دموکراسی را سبب می‌شود تا درخت مردم‌سالاری در سرچشمه نیازهای حقیقی جامعه و در خاک فرهنگ و ارزش‌های تشکیل‌دهنده هویت ایرانی ریشه دواند و حاصلی به بار آورد و عرضه کند که، به گونه‌ی یک دموکراسی بومی ایرانی، هویت سیاسی تازه جامعه ایرانی را شکل دهد.

○ در سال ۱۹۰۲،

هنگامی که جنبش سیاسی ایرانیان برای دستیابی به دموکراسی پامی گرفت، بریتانیا به بهانه جلوگیری از نفوذ روسیه به خلیج فارس، جزیره‌های تنب و ابوموسی و سری را از آن شیخ قاسمی شارجه تحت‌الحمایه خود اعلام کرد و در سال ۱۹۰۶ پرچم شارجه را در این جزیره‌ها برافراشت.

○ بریتانیا سخت
می‌کوشید خودسری شیخ
خزعل در خوزستان را
رسمیت بخشد و این بخش
از ایران را به یک امارت
عربی تبدیل کند.

با دربرگرفتن همه ارزش‌های تشکیل‌دهنده هویت ایرانی شکل می‌گیرد. نه تنها این ناسیونالیزم فرآیندهایدئولوژی حکومت در ایران نیست، بلکه دلگرم‌کننده‌ترین جنبه آن تلاش حکومت است در راه تطبیق یافتن با این فرایند مردمی که آهسته ولی مثبت پیش می‌رود. کمال‌یابی این مرحله سیاسی تازه که همه نشانه‌های ضروری گذار تدریجی به سوی یک دموکراسی بومی و حقیقی در ایران را دارد، همه کس را در کشور دربرمی‌گیرد. کسانی که ترجیح می‌دهند به زبان اسلحه و در پناه حمایت دشمن بیگانه نسبت به ایران سخن گویند، بدیهی است خود را از دایره شمول این روند سیاسی خارج می‌سازند. از سوی دیگر، روحانیان و حاکمان دینی-سیاسی ایران نیز درگیر این روند سیاسی هستند و در هر دو سوی برخورد نیروها و گفت‌وگوها حضور دارند. و اگر چنین نبود، یک گفت‌وگوی واقعی صورت نمی‌گرفت. این گفت‌وگو با همه ناهمواری‌های فراوانی که ممکن است در راه باشد ادامه خواهد یافت.^{۷۶} ناسیونالیزم تازه‌ای که این گونه در ایران شکل می‌گیرد، ایجاد یک دموکراسی متکی بر هویت و ارزش‌های ایرانی در داخل و روابط نیکو و برابر با دیگران بر اساس احترام متقابل در جهان را هدف دارد.

۳- مکانیزم روابط فعال میان عناصر تشکیل‌دهنده کشور

مکانیزم دیگری که در راستای واقعیت یافتن مردم‌سالاری در جامعه باید به کار افتد، مکانیزم «انتقال اراده ملت به حکومت برای اداره سرزمین» است.^{۷۷} انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶، بدون تردید، نقطه آغاز تازه‌ای در شکل‌گیری هویت سیاسی ایران و در دگرگونی سیاست خارجی کشور به‌شمار می‌آید. گذشته از بی‌سابقه بودن رقم شرکت‌کنندگان در این انتخابات در تاریخ سیاسی ایران و خاورمیانه، شیوه و انگیزه‌های رأی‌دادن و اثرگذاری آن بر شکل‌گیری‌های سیاسی جامعه بسیار مهم بود. تقریباً همه کسانی که از شرایط رأی‌دادن

برخوردار بودند، در این انتخابات شرکت جستند و اکثریت عظیمی از آنان یک دل و یک زبان احساس خود را نسبت به شرایط جامعه ابراز کردند. این مشارکت نتایج مثبت درخشانی به‌بار آورد که مهمترین آن بیداری و آشنا شدن خود رأی‌دهندگان به اهمیت رأی‌دادن بود. به گفته دیگر، در این انتخابات ایرانیان، در درجه نخست خود را شگفت‌زده ساختند. رأی‌دهندگان ایرانی، بدون هرگونه تشویق و تحریک حزبی، به‌پا خاستند، در راه اجرای نقشی سیاسی گام برداشتند و با این حرکت، در عمل، پی به قدرت سیاسی خود بردند و دریافتند که می‌توانند از راه رأی‌دادن خواسته سیاسی خود را اعمال کنند، در اداره امور کشور شرکت جویند و بر سرنوشت سیاسی کشور اثر گذارند.

در انتخابات شوراهای شهر و روستا نیز همان رأی‌دهندگان با همان هیجان شرکت جستند. نکته پراهمیت این است که روند شکل‌گیری هویت سیاسی تازه جامعه ایرانی، فارغ از اثرگذاری اندیشه‌های حزبی و منافع گروهی جریان دارد و از سلامت لازم برخوردار است. همین روند خود سبب بروز تقاضای سیاسی برای عرضه یا پیدایش احزاب سیاسی خواهد شد.^{۷۸}

به این ترتیب، آمیزه‌ای از نتایج به‌کار افتادن مکانیزم عرضه و تقاضای سیاسی، مکانیزم برخورد قوا و گفت‌وگوی مردم با خود و مکانیزم انتقال اراده مردم به حکومت، شرایطی در جامعه ایرانی فراهم آورده است که به جرأت می‌توان آن را دروازه ورود ایران به دوران تاریخ سیاسی تازه‌ای قلمداد کرد که اگر از گذراندن حوادث نظامی و دخالت خارجی مصون بماند، می‌تواند به جایی رسد که مردم ایران سرنوشت سیاسی خود و جامعه و کشورشان را به‌دست گیرند و «قانون» نقش حقیقی خود را، بعنوان داور نهایی در زندگی اجتماعی، بازی کند.

در حالی که آینده سیاسی ایران را می‌توان با چنین خوش‌بینی پی‌گیری کرد، نظام اداری و اجرایی و نظام آموزشی کشور دچار نارسایی‌های کشنده‌ای است که از گذشته به امروز رسیده است. بیماری نظام اداری و آموزشی کشور اگر شناخته و درمان نشود، امید رسیدن پیروزمندان

گفت و گوهای سیاسی کنونی مردم با خود به سرانجام مردم سالاری محدود خواهد گردید و این گفت و گوها ممکن است به درازایی زیان بار کشیده شود.

هویت ایرانی و چالش‌های دنیای کنونی

سیاست خارجی يك کشور هنگامی از سلامت و کارایی لازم برخوردار خواهد بود که بازتاب شرایط سیاسی داخلی و بی‌گیرنده منافع ملی باشد. گفته‌ها و نوشته‌ها در ایران در دهه ۱۹۹۰، گویی این اثر را بر جای گذارده است که توجه به «منافع ملی» بعنوان عامل اصلی ترسیم‌کننده خطوط سیاست خارجی کشور افزایش یابد. تمرکز صرف بر «مصالح ایدئولوژیک»، رفته‌رفته جای خود را به تمرکز بر «منافع ملی»، به معنای گسترده آن، در مناسبات خارجی می‌دهد. این چرخش در سیاست خارجی می‌تواند نشان‌دهنده روندی باشد که در سیاست‌های داخلی، ناسیونالیسم یا هویت سیاسی تازه ایرانی را شکل می‌دهد.

دو رویداد بزرگ و پر اهمیت تاریخی در دو دهه آخر قرن بیستم بار دیگر مسئله هویت را برای ایران و ایرانیان مطرح ساخته است: نخست، انقلاب اسلامی و اسلام‌گرایی هویتی در دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)؛ و دیگر، فرو ریختن نظام جهانی دو قطبی در دهه ۱۳۷۰ (۱۹۹۰) که موجب از میان رفتن مواز نه‌های پنجاه‌ساله ژئوپولیتیک در جهان سیاسی شد و فروپاشی ابرکشوری چون اتحاد جماهیر شوروی و نیز یوگسلاوی و چکسلواکی سبب پیدایش کشورهای جدیدی در اروپای خاوری و در آسیای مرکزی و قفقاز، در همسایگی ایران، شد. از سوی دیگر، جهانی شدن‌های سیاسی - اقتصادی همراه با گسترش سریع تکنولوژی آگاهی‌رسانی، جهان سیاسی از هم گسیخته ما را به سوی به ایده «جامعه بشری = Human Community» یا «جامعه جهانی = Global Community» يك نواخت می‌کشاند. تلاش ایالات متحده و بریتانیا به منظور چیره شدن

بر جهان سیاسی از راه عملی ساختن ایده «نظام تازه جهانی The New World Order» با به کار گرفتن تاکتیک‌های مفهوم‌سازی و خلق مفاهیم تازه، در این جهت است که هویت‌های گوناگون در خانواده بشری را در يك ساختار سیاسی جهانی یکدست ساخته و در اختیار و زیر چتر باصطلاح «هویت برتر» آمریکایی قرار دهد. در این راه، ایالات متحده می‌کوشد مفاهیم تازه‌ای را در جهان سیاسی رایج سازد. یکی از این مفاهیم تازه ایده «جامعه بین‌المللی International Community» است که در عمل، جز «باشگاه یاران ایالات متحده»^{۷۹} معنای دیگری ندارد. در حالی که واشینگتن با عنوان کردن این اصطلاح می‌کوشد تصور جهان‌شمول بودن يك ساختار سیاسی را پیش آورد، در عمل، این «جامعه بین‌المللی» روزی بر ضد ملت عراق عمل می‌کند و روز دیگر ملت یوگسلاوی را تنبیه می‌کند و عملاً «باشگاه خصوصی» بودن و «جهان‌شمول» نبودن خود را به نمایش می‌گذارد.

ایده باصطلاح هویت برتر آمریکایی را برخی اندیشمندان راست‌گرای ایالات متحده، همانند نیوتن گینگریج Gingrich «تمدن آمریکایی» نام داده‌اند: ایده‌ای که با الهام از بحث بی‌اساس «برخورد تمدن‌ها» از ساموئل هانتینگتون^{۸۰} ساخته و پرداخته شده است؛ برخوردی که به پیروزی تمدن آمریکایی بر دیگر تمدن‌ها و پیروزی نهایی «نظام تازه جهانی» مورد نظر ایالات متحده خواهد انجامید و دیگر تمدن‌ها و هویت‌ها در آن يك نواخت و یکسان، زیر فرمان تمدن یا هویت پیروز شده آمریکایی قرار خواهند گرفت.^{۸۱} از سوی دیگر، دهه ۱۹۹۰ شاهد روی آوردن فزاینده دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ و چندملیتی در جهان پیشرفته به جهان‌گرایی یا جهانی شدن‌ها بود. هدف از این تلاش، پل بستن بر فراز موانع گمرکی و ورود به بازارهای آزاد و بدون مانع جهانی است. از سوی دیگر، جهانی شدن را می‌توان به «جهانی شدن خواست‌ها و منافع ملی ملت‌ها» تعریف کرد. این حرکت از سه انگیزه ویژه ناشی می‌شود:

۱- به حرکت در آوردن آزاد سرمایه‌ها در

جهان

○ ایران از زمان نادر شاه به این سو آغازگر جنگ با هیچ کشوری نبوده و از هنگام چشم‌پوشی از بحرین و پس گرفتن جزیره‌های خود در تنگه هرمز، ادعای سرزمینی نسبت به هیچ همسایه‌ای نکرده است.

۲- تسلیم شدن در برابر کشش بازار آزاد در سطح جهانی
 ۳- گسترش دادن مبادلات بدون موانع بازرگانی در جهان.

این گرایش‌های همه‌گیر و تازه آثار و نتایج مثبت و منفی چندی دارد. آثار مثبت عبارت است از:

۱- به هم پیوستن روزافزون اقتصادها در جهان که سبب رونق اقتصادی و گسترش امنیت در جهان خواهد شد.

۲- از میان رفتن موانع حرکت اطلاعات و آگاهی‌ها که موجب گسترش دامنه آزادیهای فردی و ژرفتر شدن دموکراسی خواهد شد.

۳- اقتصادی شدن جهان به جای ایدئولوژیک بودن آن که امنیت و ثبات جهانی را گسترش بیشتری خواهد داد.

آثار منفی این دگرگونی را می‌توان چنین برشمرد:

۱- از میان رفتن امنیت شغلی افراد که سبب فقیرتر شدن کارگران خواهد شد.

۲- افزایش شکاف میان دارندگان و ناداران اجتماع و گسترش ناامنی.

۳- گسترش دامنه سودجویی و سودپرستی در جامعه که سبب بیشتر شدن گرایشهای مادی در فرهنگ‌ها خواهد بود.

یکی از مهمترین آثار منفی شدن‌ها یا جهانی کردن‌ها، آمریکایی شدن جهان در چارچوب و همراه با جهانی شدن‌هاست. همین جنبه از جریان جهانی شدن‌هاست که واژدگی هویتی میان ملت‌های گوناگون را سبب می‌شود و این واژدگی بیشتر به گونه بازگشت به هویت ملی خودنمایی می‌کند. به این ترتیب، در حال حاضر دو حرکت در نظام جهانی دیده می‌شود: نخست، حرکت در راستای جهانی شدن‌ها؛ دوم، حرکت به سوی نقش‌آفرینی‌های جهانی از راه تحکیم شخصیت و هویت ملی در میان ملت‌های گوناگون. متأسفانه برخی از جهانی‌اندیشان این دوگانگی حرکت در نظام دگرگون‌شونده ژئوپولیتیک را درست تشخیص نداده و به مکانیزم اثرگذاری متقابل دو نیروی دورکننده ملت‌ها از هم و نزدیک‌کننده ملت‌ها به هم، که ژان گاتمن آنها

را به ترتیب سیر کولاسیون با مفهوم فرانسوی، و آیکنوگرافی با مفهوم انگلیسی واژه ۸۲ نام داده است، توجه ننموده‌اند. یکی از این جهانی‌اندیشان ساموئل هانتینگتون است که تنها با دیدن گرایش ملت‌ها به تمدن و هویت ملی خویش، بر این گمان شده است که تمدن‌ها در حال برخورد خصمانه با هم هستند.

جهان ژئوپولیتیک، پس از فروپاشی نظام دوقطبی، دستخوش دگرگونی بسیار شده است. تکنولوژی اطلاعات رسانی چهارگوشه گیتی را به سرعت به هم نزدیک می‌کند و فاصله‌های جغرافیایی را، همزمان با فاصله‌های فرهنگی و مدنی، درمی‌نوردد. این روند، جنبه‌های ویژه‌ای از فرهنگ کنونی آمریکایی را جهانی می‌سازد و همین عامل توجه ملت‌ها را به هویت بومی خود جلب کرده و روند سیاسی دیگری را در نظام جهانی و در برابر روند جهانی شدن‌ها تحریک می‌کند. در این شرایط است که گفت‌وگو میان بلوک‌های تمدنی می‌تواند از ستیز میان هویت‌ها جلوگیری و همگرایی و تفاهم را تشویق کند.

در شرایط کنونی، مبادلات فزونی‌گیرنده بازرگانی - که در سایه سازمان تجارت جهانی فزونی بیشتری خواهد یافت - جنبه‌های زیادی از حاکمیت اقتصادی دولتهای ملی را از میان برده است، درحالی‌که تکنولوژی اطلاعات رسانی جوامع انسانی را به سرعت به هم نزدیک می‌سازد. نظام جهانی به گونه روزافزون بر کش‌ها و واکنش‌ها میان دولتهای ملی تکیه می‌کند و این امر به نوبه خود گروه‌بندی‌های اقتصادی منطقه‌ای را سبب می‌شود. پایان جنگ سرد، با گسترش بی‌سابقه رقابت‌های اقتصادی میان آمریکای شمالی، اروپای باختری و آسیای جنوب خاوری همراه بود. پیروزی‌های اقتصادی اتحادیه اروپا دیگر قدرت‌های اقتصادی را تشویق کرد که گروه‌های اقتصادی ویژه‌ای برای خود ایجاد کنند. ایالات متحده با کانادا و مکزیک همداستان شد و «منطقه بازرگانی آزاد آمریکای شالی» (نفتا) را به وجود آورد، به این امید که سرانجام همه کشورهای قاره آمریکا را در بر گیرد. هفت اقتصاد آسیای جنوب خاوری «اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب خاوری» (آسه‌آن) را برپا کردند، اتحادیه‌ای که

○ روند تکاملی دو هزار و پانصدساله، حکومت را در ایران به صورت آیین یا ساختاری درآورده که به گروه یا خاندان ویژه‌ای تعلق نمی‌گیرد، بلکه از آن همگان است.

شمار اعضای در سال جاری به نه رسید. ژاپن به تنهایی يك غول اقتصادی است، در حالی که چین، پس از پیوستن هنگ کنگ به آن، در اندیشه ایجاد يك گروه اقتصادی یکسره چینی با شرکت تایوان و... است. گرچه گروه کشورهای مستقل مشترك المنافع مرگب از ملت‌های اسلامی و اسلاو در اتحاد جماهیر شوروی سابق ممکن است به گونه کنونی دوام نیاورد، ولی گونه‌ای از گروه‌بندی منطقه‌ای را در آن بخش از جهان مطرح می‌سازد.

در جهان اسلام، در حالی که ترکیه سخت می‌کوشد به اتحادیه اروپا پیوندد و کشوری اروپایی شناخته شود، و در حالی که ایران «سازمان همکاری اقتصادی» (اكو) با شرکت کشورهای آسیای مرکزی و باختری را گروه‌بندی منطقه‌ای خود می‌شمارد، پاکستان تلاش دارد «منطقه آزاد بازرگانی آسیای جنوبی» (سافتا) را با شرکت کشورهای عضو سازمان «همکاری منطقه‌ای آسیای جنوبی» (سآرک) به وجود آورد. در حالی که شورای همکاری خلیج فارس نیازمند دگرگونی‌های ساختاری است تا به يك گروه منطقه‌ای واقعی تبدیل شود، هشت کشور در باختر آفریقا، «اتحادیه آفریقای باختری» (اوا) را، بر اساس مدل اتحادیه اروپا پایه‌ریزی کرده‌اند.

نظام دگرگون شونده دهه ۱۹۹۰ سخت بر ساختار ژئوپولیتیک جهان اثر گذارده و علیرغم تلاش ایالات متحده و برخی دیگر از کشورها در راستای ایجاد باصطلاح «نظام نو جهانی»، دنیای کنونی به سرعت به سوی يك نظام ژئوپولیتیک ویژه چندقطبی پیش می‌رود.^{۸۳}

ایران، همانند هر کشور دیگری، نمی‌تواند از آنچه در اطرافش می‌گذرد، غافل بماند. تلاش در راه هماهنگ شدن با دگرگونی‌های جهانی و شکل دادن این دگرگونی‌ها بر اساس خواست‌ها و منافع ملی، باید انگیزه پر اهمیتی در جهان‌گرایی اقتصادی-ژئوپولیتیک ایران باشد و برای دست‌یافتن به این موقعیت، حضور در قلب تحولات ضروری است. این حقیقت، دگرگون شدن سیاست خارجی از حالت انفعالی به حالت فعال را می‌طلبد و برنامه‌ریزی در زمینه سیاست خارجی را حتمی می‌سازد. عامل دیگری که

ایران را تشویق کرده است تا مواضع کاملاً ایدئولوژیک خود را دگرگون سازد و برای پی‌گیری منافع ملی در روابط خارجی نیز اولییتی قائل شود، همانا استراتژی آمریکایی بیگانه کردن ایران در مناطق طبیعی‌شده است. تلاش ایران برای رهایی از این محاصره استراتژیک عامل مهمی در جلب توجه ایران به موقعیت ژئوپولیتیک خود بوده است. نظام در حال دگرگونی دهه ۱۹۹۰ از سوی دیگر، برای ایران همانند دیگر ملت‌ها انگیزه‌ای بوده است تا با جهانی شدن‌های اقتصادی و گروه‌بندی‌های منطقه‌ای هماهنگی نشان دهد، با این امید که بتواند به شکل گرفتن يك نظام چندقطبی در جهان سیاسی کمک کند.^{۸۴} در این راستا، ایران در یکی دو سال گذشته سرگرم سنجیدن گزینه‌های منطقه‌ای خود بوده است. انتخاب‌های طبیعی ایران عبارتند از خلیج فارس در ژرفای ژئوپولیتیک جنوبی و منطقه خزر - آسیای مرکزی در ژرفای ژئوپولیتیک شمالی.^{۸۵} این موقعیت جدید و بی‌همتای ژئوپولیتیک هم اثر زیادی بر سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای ایران گذاشته و هم بر سیاست‌های دیگر قدرتها در مورد ایران و این دو منطقه. ایران برای شکل دادن به يك گروه منطقه‌ای در جنوب، با انبوهی از دشواری‌ها در روابط با همسایگان عرب روبروست، از ادعای سرزمینی امارات عربی متحده نسبت به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی گرفته^{۸۶}، تا مشکلات سرزمینی و مرزی با عراق، تا اتهامات گوناگون که بیشتر از سوءتفاهم طولانی نسبت به خواست‌های ایران در منطقه ناشی می‌شود؛ آتشی که برای چند دهه از سوی برخی صاحبان منافع ویژه محلی یا بین‌المللی روشن نگهداشته شده است. در خلال این دوران، ایران پیوسته متهم شده است که در اختلافات عربان و اسرائیل، نسبت به عربان یا اصلاً همدردی ندارد، یا بیش از حد همدردی نشان می‌دهد. دگرگون شدن دورنمای سیاسی در روابط عربان و اسرائیل در سال‌های اخیر از يك سوی، و دگرگون شدن اهمیت ژئوپولیتیک ایران در دیده ایالات متحده و یارانش از سوی دیگر، بیشتر کشورهای عربی منطقه، بویژه عربستان، کویت، قطر و عمان را به سوی ایران سوق داده است. این دگرگونی را يك

○ انحطاط اجتماعی و

فروپاشی سرزمینی ایران
در دوران فتحعلی شاه آغاز
شد و در دوران
ناصرالدین شاه به اوج
رسید.

○ اگر انقلاب
مشروطیت توانست
نخبگان جامعه ایران را بیدار
کند، انقلاب اسلامی و
پیامدهای آن بیداری
عمومی ایرانیان را سبب
گردید.

چرخش آرام ولی محسوس در روابط خارجی ایران به سود بی‌گیری منافع ملی تشویق می‌کند. گرچه همه این دگرگونی‌ها مثبت است، ولی نمی‌تواند امید به شکل‌گیری یک گروه منطقه‌ای متشکل از ایران و همسایگان عربش در خلیج فارس را فزونی دهد، بویژه تا هنگامی که عربان اجازه می‌دهند سیاسی کردن و بین‌المللی ساختن ادعاهای سرزمینی علیه ایران به دورنمای همکاری واقعی ایرانی-عربی لطمه زند. با این حال، امید شکل‌گیری یک بازار مشترک ابتدایی در منطقه بطور کلی غیرواقعی نیست.

همچنین، دشواری‌های زیادی بر سر راه یک گروه‌بندی منطقه‌ای در ژرفای ژئوپولیتیک شمالی ایران وجود دارد. در آن بخش، ایالات متحده نیروی اصلی در برابر دستیابی ایران به نقش طبیعی خود بوده است. با وجود این دشواری‌های فزاینده دولت قبلی در نظام جمهوری اسلامی ایران خود را قانع می‌کرد که سازمان همکاری اقتصادی (اگو) با شرکت ایران، ترکیه، پاکستان و هفت جمهوری در منطقه خزر-آسیای مرکزی، گروه‌بندی منطقه‌ای ایران است. ولی در عمل ثابت شد که این گمان واقعی نبوده زیرا ترکیه از یک سو ثابت کرده است که به مراتب بیشتر از آن که اهمیتی به ارتباطات آسیایی خود دهد، اسیر آرزوی پیوستن به اتحادیه اروپاست. ترکیه اگر هم فرصتی برای بازنگری در پیوندهای خاورمیانه‌ای خود پیدا کند، تصمیم می‌گیرد روابط استراتژیک با اسرائیل را گسترش دهد، بی‌اعتنا به این که این اقدام همه همسایگان عربش را نگران کرده و در ایران احساس تهدید نسبت به تمامیت ارضی به وجود می‌آورد. پاکستان، از سوی دیگر، ثابت کرده که آمادگی دارد تا در مقابل سیاست اعلام شده هم‌پیمانانش در اگو، یعنی ایران وارد عمل گردد؛ سیاست اعلام شده در زمینه حمایت از دولت مشروع و قانونی افغانستان تا بتواند بر سر قدرت باقی بماند. پاکستان همچنان مصرانه حمایت از طالبان را ادامه می‌دهد، بی‌اعتنا به این حقیقت که پیشروی آنان در افغانستان به معنی گسترش ناامنی و بی‌ثباتی در جناح خاوری ایران خواهد بود.

در برخورد با این حقایق است که ایران باید

گزینه‌های دیگری را برای تحقق بخشیدن به یک گروه‌بندی منطقه‌ای واقعی و پویا مورد توجه قرار دهد. این هدف باید در منطقه خزر-آسیای مرکزی، با یا بدون همکاری روسیه، پی‌گیری شود. هند نیز بویژه بعنوان یک شریک تجاری و استراتژیک جذابیت دارد ولی نبود پیوند جغرافیایی میان ایران و هند مانع عمده‌ای در راه گروه‌بندی منطقه‌ای با شرکت دو کشور است.

بی‌گمان انتخابات ریاست جمهوری ایران در ۱۳۷۶ چشم‌انداز تازه‌ای در روابط خارجی ایران بر اساس بی‌گیری منافع ملی پدید آورده است. چشمگیرترین مورد در گرایش‌های سیاسی تازه، برخورد ایران با مسئله روابط با ایالات متحده است.

ایالات متحده برای سال‌هایی چند سرگرم اجرای استراتژی بیگانه کردن ایران در منطقه‌های طبیعی‌اش بوده است. بخشی از این استراتژی عبارت بوده از جلوگیری از عبور لوله‌های انتقال نفت و گاز منطقه خزر-آسیای مرکزی از خاک ایران که کوتاهترین، ارزاترین و امن‌ترین راه است.^{۸۷} ایالات متحده و یارانش در حالی که از انواع و اقسام برنامه‌ها برای تأسیس خطوط لوله سخن به میان آورده و می‌آورند، هنوز نتوانسته‌اند به گونه‌ای جدی حتی یک راه عبور واقعی و مقرون به صرفه از لحاظ اقتصادی و ایمن از جهت سیاسی را مورد توجه قرار دهند.

در همان حال، تلاش تازه ایالات متحده در راه پیل بستن روی فاصله‌هایش با ایران، که احتمالاً می‌تواند روانه شدن نفت و گاز خزر-آسیای مرکزی به بازارهای جهان از راه ایران را تسهیل نماید، شایان دقت است. ایرانیان از همان آغاز اعلام کردند که روابط ایران و ایالات متحده باید با احتیاط و در سه مرحله مورد توجه قرار گیرد: نخست باید ستیزه‌جویی‌های متقابل و تنش‌های موجود کاهش یابد؛ مرحله دوم، مرحله اجرای برنامه‌های اعتمادآفرینی از هر دو طرف است و در این مرحله است که آمریکاییان دعوت می‌شوند حرف را با عمل همراه سازند؛ و سرانجام مرحله برقراری روابط دیپلماتیک در صورت لزوم است. در این راستا نکاتی چند باید مورد توجه قرار گیرد و هرچه زودتر تدابیری

ایران در ژرفای ژئوپولیتیک شمالی‌اش باید شرایطی فراهم آورد که لوله‌های نفت و گاز منطقه از مسیر طبیعی‌اش یعنی از خاک ایران عبور کند. در غیر این صورت منافع ملی ایران در آن بخش و در پهنه رقابت‌های ژئوپولیتیک زبان فراوان خواهد دید.

فراتر، ایران به‌منظور ارتباط دادن ژرفای ژئوپولیتیک شمالی به ژرفای ژئوپولیتیک جنوبی می‌تواند هر یک از بنادر کوچک خود در خلیج فارس را به هر یک از کشورهای محاصره شده در خشکی در قفقاز، خزر و آسیای مرکزی اختصاص دهد تا در چارچوب حاکمیت ملی و تحت قوانین ایران مورد استفاده قرار دهند. امکان این اقدام در کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل در زمینه «دسترسی و حق عبور» پیش‌بینی شده است.^{۸۸} این کار نه تنها شمار زیادی از کشورهای تازه را در خلیج فارس درگیر می‌سازد، بلکه به کشورهای عرب در حوزه خلیج فارس امکان دسترسی به منطقه خزر - آسیای مرکزی را می‌دهد.

چنین اقدامی، نقش محوری در منطقه و در دنیای ژئوپولیتیک نفت و گاز در نخستین دهه‌های قرن بیست‌ویکم را از آن ایران خواهد ساخت و زمینه را برای یک گروه‌بندی منطقه‌ای بسیار پراهمیت آماده خواهد کرد، گروه‌بندی‌ای که مقامی والا در نظام ژئوپولیتیک آینده خواهد داشت.^{۸۹}

به هر حال، زندگی در جهان سیاسی قرن بیست‌ویکم ایجاب می‌کند که سیاست خارجی یک کشور بر اساس منافع ملی و هماهنگی با دیگر گونی‌های مثبت در ژئوپولیتیک جهانی مطالعه و برنامه‌ریزی گردد. گرچه همه رویدادهای آینده قابل پیش‌بینی نیست، ولی با مشخص کردن گرایش‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی و تعیین منافع ملی و ابزارهای پی‌گیری آن در روابط خارجی، می‌توان زمینه‌های پیشبرد سیاست خارجی را فراهم آورد و هدف‌های مادی و معنوی روشن و گویایی در نظر گرفت و برای رسیدن به این هدف‌ها برنامه‌ریزی کرد.

امروز فرزندان ایران در تلاشند که با درک و شناخت درست شرایط و واقعیت‌ها و حضور آگاهانه در دایره زندگی کنونی، نمادهای بحران‌های سیاسی گذشته را پشت سر نهند و با تکیه بر ساخته‌های گذشتگان و در هماهنگی با تحولات دنیای نو، هم اصالت ملی خویش را حفظ کنند، هم در صحنه پیکارهای سده بیست و یکم شاهد پیروزی را در آغوش گیرند.

یادداشت‌ها

۵۳. «سرزمین» در اینجا، مفهومی جغرافیایی - سیاسی است برابر با territory در انگلیسی که با درآمیختن با دو پدیده «ملت» و «حکومت»، مفهوم «کشور» را واقعیت می‌بخشد.

۵۴. برای آشنایی بیشتر با این مفاهیم، نگاه کنید به؛ دکتر پیروز مجتهدزاده، «منطقه‌شناسی خزر و خلیج فارس»، جزوه درسی ژئوپولیتیک، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، نیمسال اول تحصیلی ۱۳۷۷-۷۸، صفحه‌های ۳، ۷، ۱۲ تا ۱۴.

۵۵. در جریان سخنرانی ۲۶ ژوئن ۱۹۹۸ (۵ تیرماه ۱۳۷۷) نگارنده در دانشگاه کلن (آلمان) درباره «هویت ایرانی» (برای متن نگاه کنید به؛ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال یازدهم، شماره نهم و دهم (۱۳۰-۱۲۹)، خرداد و تیر ۱۳۷۷، صفحه ۱۲۴ تا ۱۳۷)، اشاره شد که جمهوری آذربایجان تندیس شاه اسماعیل صفوی را، به‌عنوان حاکمی محلی، در باکو نصب کرده است. نگارنده در پاسخ گفت: «امید است که دیگر حکومت‌ها نیز تندیس بزرگان تاریخ ایران را در پایتخت‌های خود برپا سازند. تردیدی نیست که شاه اسماعیل از آذربایجان بوده و از اردبیل و تبریز سراسر ایران را یکپارچه کرده و ایران دوران ساسانی را زندگی دوباره بخشیده و مرزهای شمال باختری ایران را در آن سوی «آران»، سرزمینی که استالین آن را «جمهوری آذربایجان» نامید قرار داده است؛ ولی حاکمان باکو باید توجه داشته باشند تندیس را که در آن شهر برپا کرده‌اند، تندیس «شاه اسماعیل» هویت‌ساز است، نه تندیس «اسماعیل‌اف» که محصول سرگردانی‌های هویتی ناشی از پریشان‌اندیشی‌های استالینی باشد.

۵۶. کلاوس مایکل رهبرین، نظام ایالات در دوره صفوی، ترجمه کیکاوس جهانداری، بنگاه ترجمه و

هیچ پدیده یا عاملی

در تاریخ دو بیست ساله اخیر ایران نتوانسته است به اندازه تجاوز عراق و ادعاهای سرزمینی امارات عربی متحده نسبت به جزایر ایرانی در خلیج فارس ایرانیان را در داخل و خارج هوشیار و متحد سازد.

Report of British Legation in Tehran, for the year 1926, paragraph 74, p. 29.

با توجه به استفاده برخی از نویسندگان از اسناد بدون ذکر مأخذ، ضروری است یادآوری شود که این سند را نخستین بار نگارنده در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) از میان اسناد وزارت خارجه بریتانیا استخراج و در کتاب خود درباره جزایر تنب و ابوموسی چاپ ۱۹۹۵ از سوی دانشگاه لندن منعکس کرد.

۷۰. نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh, **The Islands of Tunb and Abu Musa**, op. cit.

۷۱. نگاه کنید به:

Pio Filippini - Ronconi, op. cit., pp. 55-6.

۷۲. نگاه کنید به نوشته‌ای از دکتر محمد جعفر محبوب در همین زمینه، مجله سخن، دوره ۱۱ (۱۳۳۹)، شماره‌های ۸ تا ۱۱.

۷۳. شاید اشاره به داستانی محلی، ریشه‌های مردمی این آیین و اصل تعلق حکومت به «شایسته‌ترین» مردمان در تمدن ایرانی را در ژرفای فرهنگی اندیشه‌های سیاسی ایرانیان آشکارتر نمایان سازد:

در مرداد ماه ۱۳۳۲، هنگامی که آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی از همکاری با دکتر محمد مصدق خودداری ورزید و بر ضد خطر چیرگی حزب توده بر کشور قیام کرد و با این کار خطر سقوط ایران به دامن شوروی برطرف گردید، پدر نگارنده، شادروان علی مجتهدزاده، در برابر تاخت و تاز توده‌ایها در نور مازندران به‌پاخاست. حزب توده در استان‌های شمالی ایران تنها نیروی فعال بود و در ارتباط تنگاتنگ با شوروی پیشین، و شمال ایران از پیشرفت نفوذ و اقتدار نیروهای کمونیستی وابسته به شوروی سخت ملول. پدرم پس از دیدن مردی روحانی در خواب، قیام کرد و تاخت و تاز توده‌ایها را در منطقه تحت نفوذ خود متوقف ساخت. ایشان می‌گفت يك سال پس از ماجرای مرداد ماه ۱۳۳۲، روزی که از آمل به نور بازمی‌گشتم در میانه راه با انبوهی از مردان سوار و چوب به‌دست برخورد کردم و «رستم» مختاباد (گاوچران) را دیدم که پیشاپیش آن گروه بزرگ اسب می‌تاخت. از رستم پرسیدم به کجا می‌رود. در پاسخ گفت:

«بشنوسمی سر بوسه. دره شومی آمل ره بیریم». یعنی «شنیدیم سر فرو ریخته است، داریم می‌رویم آمل را بگیریم». به گفته دیگر، رستم مختاباد که از آن پس «رستم شاه» خوانده شد، پس از يك سال از گریختن شاه به خارج از کشور آگاه شده بود، خود را شایسته حکومت بر ایران

نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷، صفحه ۲.

۵۷. دکتر کاظم ودیعی، همان منبع، صص ۸-۱۷۷.

۵۸. ره‌بین، همان منبع، صفحه ۱۹۴.

۵۹. ره‌بین، همان منبع، صفحه ۱۳۶.

۶۰. برای آشنایی بیشتر با این مبحث، نگاه کنید به: دکتر پیروز مجتهدزاده، «پیدایش و بنیان‌پذیری حکومت و مرز در ایران»، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳ (سال یازدهم، شماره ۵ و ۶)، بهمن و اسفند ۱۳۷۵ صفحات ۶۰ تا ۷۳.

۶۱. نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh, **The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian Borders**, Urošević Foundation, London 1996, Chapter IV.

۶۲. نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh, "The Evolution of the Shatt al - Arab Dispute Since 1913" in Natasha Beschoner et al. ed. **Sovereignty, Territoriality and International Boundaries in South Asia, South West Asia and Mediterranean Basin**, London 1990.

۶۳. برای آشنایی با جغرافیای سیاسی سرزمین‌های پسران‌های جنوب خلیج فارس در دوران‌های تاریخی، نگاه کنید به دو بخش (چهار فصل) نخستین کتاب زیر: Pirouz Mojtahed - Zadeh, **Security and Territoriality in the Persian Gulf**, Curzon Press, London 1999, pp. 69-73.

۶۴. نگاه کنید به مکاتبات سرجان مک‌نیل با دولت بریتانیا، از اسناد وزارت خارجه بریتانیا به نشانی زیر: Sir John McNeil's correspondence under FO 539/1-10 (microfilm).

۶۵. نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh "The Islands of Tunb and Abu Musa, Published by the CNMES / SOAS University of London, 1995, Chapter III.

۶۶. نگاه کنید به همان منبع.

۶۷. نگاه کنید به مدرک زیر از اسناد وزارت خارجه بریتانیا:

FO Book of Documents on Persia for 1856-7.

68. Sir Denis Wright, **The British Amongst the Persians**, Heineman, London 1977, pp.66-7.

69. DO 416/112, 170, Annual Confidential

○ گسترش باسوادی و شهرنشینی، همراه با انقلاب اسلامی و پیامدهای آن، مکانیزم عرضه و تقاضای سیاسی برای دموکراسی را در جامعه ایران به کار انداخت.

○ انتخابات

ریاست جمهوری در خرداد
۱۳۷۶، بی گمان نقطه آغاز
تازه‌ای در شکل‌گیری
هویت سیاسی ایران و در
دگرگونی سیاست خارجی
کشور بوده است.

dence, Intercollegiate Studies Institute, US 1993.

Dr. Antony Sullivan, "Conservatism, Pluralism and Islam", **The Diplomat**, Vol. II, No.5, London June 1997, p. 10.

82. Jean Gottmann, "Geography and International Relations", in A. J. D. Jakson's **Political and Geographical Relationships**, Princeton Hall INC. Englewood CLIFFS, N.J., 1964.

83. Pirouz Mojtahed - Zadeh, "The Changing World Order and Iran's Geopolitical Regions", in the **Iranian Journal of International Affairs**, Vol. V, No. 2, Summer 1993, p. 324.

84. For more on this subject see: Pirouz mojtahed - Zadeh, **Security and Territoriality in the Persian Culf, A Maritime Political Geography**, Curzon Press, London 1999.

۸۵. برای آشنایی بیشتر با اصطلاح «منطقه ژئوپولیتیک» نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh, **The Changing World Order and the Geopolitical Regions of Caspian - Central Asia and the Persian Gulf**, Uroseevice Ressearch Foundation, London 1992.

۸۶. برای آشنایی با جزئیات، نگاه کنید به:

Pirouz mojtahed - Zadeh, **The Islands of Tunb and Abu Musa**, CNMES / SOAS Publication of the University of London, London 1995.

۸۷. نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh, "Iranian Prospects on the Caspian Sea and Central Asia" in: Iwao Kobori and Michael H. Glantz ed. **Central Eurasian Water Crisis: Caspian, Aral and Dead Sea**, United Nations University Press, Tokyo, 1998, pp. 105-124.

88. UN Publication, "Law of the Sea", 1983.

۸۸. برای آشنایی بیشتر، نگاه کنید به:

Pirouz Mojtahed - Zadeh, **Maritime Political Geography - Security and Territoriality in the Persian Gulf**, Curzon Press, London 1999.

یافته و حق خود می‌دانست که برای به‌دست آوردن این حکومت به‌پاخیزد. شباهت این داستان با داستان زندگی بیشتر سرسلسله‌های حکومتی ایران زیاد است. این راز پایدار در آیین حکومتی ایران که «حکومت» پایهریزی شده بر اساس مفاهیم فرهنگ سیاسی و عرفانی ایران، «حق» دایمی فرد یا خاندان ویژه‌ای نیست، بلکه از آن شایسته‌ترین فرد در میان همگان است، کمتر مورد توجه و مطالعه قرار گرفته است.

۷۴. نگاه کنید به: دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، «افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران»، بخش دوم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۶، تهران خرداد ۱۳۶۹، صفحه ۴.

۷۵. مریتوکراسی meritocracy حکومتی را گویند که کارگزاران آن در سطوح گوناگون دولتی و اجرایی بر اساس تخصص و شایستگی برگزیده می‌شوند.

۷۶. نگاه کنید به: «پیروز مجتهدزاده: اظهارات نخست‌وزیر ترکیه در خصوص امور داخلی ایران را يك دخالت تأسف آور می‌دانم»، روزنامه خرداد، تهران، ۲ مرداد ماه ۱۳۷۸، صفحه ۲. و نگاه کنید به: «نامه يك استاد ایرانی به اجویت»، روزنامه ایران، تهران، یکشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۷۸، صفحه ۴.

۷۷. نگاه کنید به: «ژئوپولیتیک (منطقه شناسی خلیج فارس و دریای خزر)» جزوه درسی دکتر پیروز مجتهدزاده برای نیمسال اول تحصیلی ۱۳۷۷-۷۸، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، صفحه ۵۵.

۷۸. نگاه کنید به: «دموکراسی در ایران» و «صرف داشتن روابط با يك کشور ما را زیر سلطه نمی‌برد»، گفت‌وگو با پیروز مجتهدزاده، روزنامه خرداد، تهران، دوشنبه ۱ شهریور و سه‌شنبه ۲ شهریور ماه ۱۳۷۸، صفحه ۷ در هر دو مورد.

۷۹. این اصطلاح را برای نخستین بار نگارنده در نوشته‌ای زیرعنوان «جغرافیا و سیاست در جهان واقعیت‌ها» به کار گرفت. این نوشته در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوازدهم، شماره اول و دوم (۱۲۲-۱۲۱)، مهر و آبان ۱۳۷۶، درج شد.

80. Samuel Huntington, "The Clash of Civilizations", **Foreign Affairs**, Vol. 72, No. 3, Summer 1993, pp. 22-49.

۸۱. طرح سروری خواهانه «نظام نوین جهانی» حتی مورد تأیید اندیشمندان برجسته آمریکایی نیست. برای نمونه نگاه کنید به نوشته‌های زیر:

Prof. Russell Kirk, **The Politics of Pru-**